

مظاهر الهیه جامع عبودیت و الوهیت هر دو اند

حضرت نقطه اولی، حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



لوح رقم (2) امر و خلق - جلد 2

۲ - مظاهر الهیه جامع عبودیت و الوهیت هر دو اند

و چون ما بین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه ربط و مناسبت و موافقت و مشابَهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید مقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربه است که در حدیث میفرماید لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا انا و هو هو و همچنین قف یا محمد انت الحیب و انت المحبوب و همچنین میفرماید لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریت است که میفرماید ما انا الا بشر مثکم و قل سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولاً و این کینونات مجرده و حقایق منیره و سائط فیض کلیه اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقان و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افنده مقربین از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افنده بر افرازد و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لابد در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا بمقام و رتبه که در حقایق انسانیه مستودع است



ORIGINAL

مشرف و فائز شوند - و از آنحضرت در لوحی است قوله الاعلی من الناس من انکر الغیب و منهم من انکر الشهود
- الذی ینطق فی کل الاشیاء انه لا اله الا هو العزیز المختار

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله المبین چون ما نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود
جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج بمرئی هستند اگر زمینی مرئی نداشته باشد
جنگل میشود گیاه بیپوده میروید اما اگر دهقانی پیدا شود و زرعی نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الارواح میا
گردد پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقان است اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مرئی بماند بی ثمر
میشوند و اگر بی ثمر مانند بیفائده اند اما اگر در تحت تربیت افتند آندرخت بی ثمر با ثمر شود و درختهای تلخ
میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین بخشد ... و همچنین در حیوانات ملاحظه نما که اگر
حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری
از حیوان پست تر شود و اگر تربیت کنی ملائکه گردد زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را نخورند اما انسان
در سودان در اواسط افریقا ابناء نوع خویشرا بدرد و بخورد پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و
غرب را در ظل حکم انسان میآورد تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر میکند تربیت است که این
علوم و فنون عظیمه را ترویج مینماید تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده را مینماید و اگر مرئی
نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت فراهم نمیشد اگر انسانیرا در بیابانی بگذاری که ابناء
نوع خویشرا نبیند شبهه نیست که حیوان محض گردد پس معلوم شد که مرئی لازم است لکن تربیت بر سه
قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی و تربیت روحانی اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نما این جسم است
و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترک اند و اما
تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و
فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسمیه که مدار امتیاز انسان از حیوان است و اما تربیت الهیه تربیت
ملکوتی است و آن اکتسابات کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است زیرا درینمقام انسان مرکز سنوحات
رحمانیه گردد و مظهر نعمن انسانی علی صورتنا و مثالنا شود و آن نتیجه عالم انسانی است حال ما یک مرئی
میخواهیم که هم مرئی جسمانی و هم مرئی انسانی و هم مرئی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ
باشد اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و ادراک و محتاج بآن مرئی نیستم او منکر بدیهیات است مثل طفلی
که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مینمایم و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل
آنست که کوری گوید من محتاج بچشم نیستم چونکه بسیار کوران هستند که گذران میکنند پس واضح و
مشهود است که انسان محتاج به مرئی است این مرئی بیشک و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع
بشر باشد چه اگر مثل سایر بشر باشد مرئی نمیشود علی الخصوص که باید هم مرئی جسمانی باشد و هم مرئی
انسانی و هم مرئی روحانی یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعیة تشکیل کند تا تعاضد و
تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شئون منظم و مرتب شود و همچنین تأسیس تربیت

انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسیع علوم و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات ازدیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال بمعقولات شود و همچنین تربیت روحانیه نماید تا عقول و ادراک پی بعالم ما وراء الطبیعه برد و استفاضه از نفحات مقدسه روح القدس نماید و بملاء اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات الهی در مرات حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه لعلمن انسانا علی صورتنا و مثالنا تحقق یابد و این معلوم است که قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بنتایج فکریه تکفل چنین مواهب نتوان نمود شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند پس باید قوه معنویه ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این کار بر آید یک ذات مقدس عالم انسانی را زنده کند و هیئت کره ارض را تغییر دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رأیت واحده آرد خلق را از عالم نقائص و رذائل نجات دهد و بکالات فطریه و اکتسابیه تشویق و تحریص نماید البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده این کار بر آید باید بانصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است امری را که جمیع دول و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج توانند و اجراء نکنند یک نفس مقدس بی ناصر و معین اجرا نماید آیا این بقوت بشریه ممکن است لا والله

و قوله العزیز جمیع اسرار کائنات در انسان موجود است پس اگر در ظل تربیت مربی بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر گردد نورالانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی شود مهبط الهامات ربانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانی گردد جامع رذائل حیوانی شود مصدر شئون ظلمانی گردد این است حکمت بعثت انبیاء بجهت تربیت بشر تا این زغال سنگ دانه الماس شود و این شجر بی ثمر پیوند گردد و میوه در نهایت حلاوت و لطافت بخشد ... مظاهر مقدسه الهیه مرکز انوار حقیقت اند و منبع اسرار و فیوضات محبت تجلی بر عالم قلب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح مبدول فرمایند حیات روحانی بخشد و بانوار حقایق و معانی درخشد روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت است و اگر تعالیم صحیحه آن مطلع اسرار نبود عالم انسانی جولانگاه اخلاق و اطوار حیوانی بود ... از جمله درین عصر الهی ملاحظه نما که چقدر ترقی در عالم عقول و افکار حاصل گردیده و حال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این فیوضات جدیده و این تعالیم الهیه اینجهان تاریک را نورانی نماید و این اقالیم غمگین را بهشت برین فرماید

و از آنحضرت در رساله سیاسیة است قوله الجلیل این - مشهود و واضح است که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوت و استعداد ظهور دو نوع کالات موجود یکی کالات فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری کالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مربی حقیقی است در اعیان خارجه ملاحظه

نمائید که در اشجار و ازهار و اثمار یک طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود و دیگری نصارت و حلاوت زائد الوصف است که بتربیت باغبان عنایت در آن مشهود چه اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشاید و ثمری نبخشاید و شایسته سوختن و افروختن گردد و لکن چون در ظل تربیت و عنایت مربی در آید بستان و گلستان شود چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و بگل و ریاحین بیاراید بهمچنین جمعیت بشریه هیئت جامعه انسانیه نیز اگر بحال خویش ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمره بهائم و سباع محدود گردد درندگی و تیز چنگی و خونخواری پیاموزد و در آتش حرمان و طغیان بسوزد نوع انسان در دبستان آفاق کود کان سبق خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان هیا کل مقدسه انبیاء و اولیاء ادیب انجمن رحمان اند و طیب شفا خانه حضرت یزدان بشیر عنایت اند و آفتاب فلک اثر هدایت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است بنار موقده الهی بر افروزد و امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت و عنایت مربی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب و واجب چه که باغ آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت و سیاست عادله حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد

و در توقیعی از حضرت نقطه است قوله الاعلی: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتعالی عن ذکر الذات بالذات للذات و المتقدس عن ذکر الاسماء و الصفات اله فرد حی قیوم احد و ترصد لم یزل و لم یکن معه من شیء و لا یزال انه هو کائن و لا یكون معه شیء قد ابداع مبادی الاسماء و الصفات بظهور مشیة و احدث شؤونات الابداع بتجلی ارادته و نسبتها الی نفسه لظهور غنائه و کبریائیتته ثم قد امر کل العباد بان یدعوه بتلک الاسماء و الصفات لیتلجلج الممكن الی غایة فیضه و یتلجلج الممكن الی منتهی حظه فسبحانه و تعالی کل الصفات لساحة قدس سبوحیتته انک محض و کل الاسماء لجلال عز قیومیتته کذب صرف لم یصعد الی هواء عز کبریائیتته اعلی مشاعر جوهریات المجردات و لم ینزل بساحة فنائه اعلی مجرد ظهورات الممكنات و هو کما هو علیه فی عز ذاته و علو صفاته لم یک فی خلقه له مثل و لا فی الامکان صفة و لا اسم سبحانه و تعالی عن وصف الواصفین و عن نعت الناعتین و الصلوة علی محمد مرکز دائرة الوجود فی العالمین و الظاهر عن الله و القائم فی مقامه فی کل عوالم الغیب و الشهادة مما ذکر فی الاسمین و حجب فی الرمزیین و برز فی المقامین و استعلی فی الامرین و السلام علی مظاهر نفسه ائمة الدین و ارکان الیقین و مظاهر تجلیات اسم الله المقتدر المسکین و ما نزل الیه فی بواطن آیات کتاب المبین اشهد انهم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعلمون و انهم لا یتطیعون بشیء الا باذنه و هم من خشیتته مشفقون و انما الرحمة علی الذین اتبعوا هم و اطاعوا امرهم و آمنوا بسرهم و علانیتهم بسر البارز عنهم و المستتر فیهم ...

فاعلم ان ذات الازل هو اجل من ان یعرف بغيره او یوصف بسواه و لا یقع علیه من الخلق بشیء و انما الاسماء تدل علی انفسها و الصفات تحکی عن امثلتها و ان ذات علی مخلوق قد نسبة الله الی نفسه تشریفاً له مثل الکعبة

يقال له بيت الله وانه ذات الله الظاهر في ملكوت الامر والخلق كما اشار على عليه السلام في قوله حين سئل عنه عن مبادئ العلل تلك صور عارية عن المواد خالية عن القوة والاستعداد تجلّى لها بها فاشرقت و طالعها فتألتت والقي في هويتها مثاله فظاهر عنها افعاله وهو ذات الله العليا وشجرة الطوبى وسدره المنتهى من عرفها لن يشق ابدا ومن جهلها ضل وغوى وقد كشف معنى ذلك الحديث قوله ع انا الذات في الذات للذات بالذات وانا ذات الذوات ومعنى ذلك الحديث في قول الصادق ع تلك بيوت النور وقس الظهور ومعدن الاشارة واحسن العبارة لا هي هو ولا هو غيرها وان ذات على لم يك ذات الله وان ذاته الظاهرة في مقام الابداع هو ذات الذى نسب الى نفسه وهو ذات على وينطق بالشهادة على ذلك كتاب الله حيث قال ويحذر كم نفسه وقد فسر الصادق اى يحذر كم ان لا تجعلوا محمدا مصنوعا وانه لو كان مصنوعا وكان الذات محدثا مصنوعا وهذا هو الكفر الصراح وثبت بالاجماع وآية المباهلة ان عليا نفس رسول الله يجرى عليه ما جرى الله فيه وانه ضؤ قد ذوت من الضوء الاول و ارادة قد حقق من مشيئته الاولى واليه الاشارة من قوله ص انا صاحب الازلية الثانية وقوله مخاطبا لسلمان و جندب ان معرفتي بالنورانية معرفة الله ومعرفة الله معرفتي وهذا هو الدين الخالص الذى امر الله به حيث قال وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين وان معرفة الازل هو معرفته ومعرفته هي معرفة الازل لان فى الامكان لا يمكن الا معرفته واليه الاشارة قول آل الله من عرفكم فقد عرف الله وقول الامام نحن اسماء التي لا يعرف الله الا بسبل معرفتنا بنا عرف الله و بنا عبد الله ولو لانا ما عبد الله ... ما سألته عن قول المذكور ذات على ممسوس بذات الله انه ذات مخلوق قد نسبة الله الى نفسه لتشريفه وان من منتهى قربه به قد عبر بالاساس والاجل الذات من ان يقارن خلقه او يعرفه عبادته وهو كما قال لا يدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير

و در توقيعی دیگر است قوله الاعلى و اشار الى ذلك المقام قول الحجة عليه السلام فى دعائه الساطعة من ناحية المقدسة حيث قال لا فرق بينك وبينه الا انهم عبادك و خلقك فتقها و رتقها بيدك بدئها منك عودها اليك اعضاء و اشهاد .

و از حضرت بهاء الله در کتاب ايقان است قوله الابهى از قبل دو مقام از براى شمس مشرقة از مشارق الهية بيان نموديم يکى مقام توحيد و رتبه تفريد ... و مقام ديگر مقام تفصيل و عالم خلق و رتبه حدودات بشريه است ... در مقام توحيد و علو تجريد اطلاق ربوبيت و الوهيت و احديت صرفه و هويت بحت بر آن جواهر وجود شده و ميشود زيرا که جميع بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی لطن الله واقف يعنى ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نعمات ربويه ازین هياكل احديه ظاهر شد و در مقام ثانی که مقام تميز و تفصيل و تحديد و اشارات و دلالات ملكيه است عبوديت صرفه و فقر بحت و فناى بات ازیشان ظاهر است چنانچه ميفرمايد انى عبدالله و ما انا الا بشر مثلكم ... و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انى انا الله حق است و ربي در آن نيست چنانکه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور اله و اسم اله و صفة اله در ارض ظاهر اين است که ميفرمايد و ما رميت و اذ رميت و لكن الله رمى و همچنين ان

الذین یبایعونک انما یبایعون الله... و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود این است که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیت و الوهیت ظاهر شده اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در آنساحت شرک شمرده اند... این است که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه در آن نیست.

و در لوحی از آنحضرت چنین مسطور است قوله الاعلی و چون ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده و آنجمال عز احدیه را از ما بین بریه خود منتخب نموده بخلفت تخصیص مخصوص فرموده لاجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوثر بیزوال و تسنیم قدس بیثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدس شده بجزروت عز لقا که مقام قدس بقا است در آیند او است مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه و جمیع خلق را باطاعت او که عین اطاعة الله است مأمور فرموده تموجات ابجر اسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات در وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیه است تجاوز و ارتقاء ممکن نه چه که وصول بغیب لا یدرک بالبدیهه محال و ممتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور سبحانی مشهود و اشراقات آنشمس غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و این کینونات مشرقه از صبح احدیت را بحجتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نمانده چه که دون حجت واضح و برهان لائح حجت الهی و برهان عز صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد و لکن تخصیص آن حجت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلق باراده دون آن نبوده.



قال الشيخ في آخر الشفاء رأس الفضائل عفة و حكمة و شجاعة و من اجتمعت له منها الحكمة النظرية فقد سعد و فاز معذلك بالخواص النبويه و كاد يصير ربا انسانيا و يكاد ان تحل عبادته بعد الله تعالى و هو سلطان الارض و خليفة الله فيها (كشكول شيخ بهائي)

في الدعاء الرجبية وبآياتك ومقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينك و
بينها الا انهم عبادك وخلقك... بهم ملأت و سماؤك وارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت انخ و اشار
الصادق اليهم بقوله لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن و في رواية الا انه هو هو و نحن
نحن و قال امير المؤمنين في خطبة يوم الغدير والجمعة في حق محمد ص استخلصه في القدم على سائر الامم على علم
منه الى ان قال و انتجبه آمرا و ناهيا عنه اقامه في سائر عالمه في الاداء مقامه اذ كان لا - تدركه الابصار و هو
يدرک الابصار و لا تحويه خواطر الافكار و لا تمثله غوامض الظنون في الاسرار و لا اله الا هو الملك الجبار
(شرح زيارة شيخ احسائي)

قال الصدوق رحمه الله وجه الله انبياؤه و حججه ... روى عن ابي الصلت عن الرضا ع قال قلت يا بن الرسول الله
ما معنى الخير الذي رووه ان ثواب لا اله الا الله ثواب النظر اى وجه الله فقال ص من وصف الله بوجه
كالوجه فقد كفرو لكن وجه الله انبياؤه و رسله و حججه و الذين بهم يتوجه الى الله و الى دينه و النظر الى انبياء
الله و رسله و حججه في درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيامة (مجمع البحرين)